

تمرکز بالای پامیر: وجه تسمیه، موضوعات تاریخی، جغرافیایی و محیط زیستی، زبانشناسی، و سیاسی و دگرگونی های آنها تا زمان ما



بخش اول: وجه تسمیه و قدامت تاریخی نام پامیر

پژوهش و نگارش: نوروز علی ثابتی

روز جمعه، 21 جوزا 1395 || 05 رمضان المبارک 1473 || 10 جون 2016

انگیزه نوشتن این مقاله:

روز نوروز سال 1395 در فیض آباد با جمعی از دوستان به پای تلویزیون زانو زده بودیم تا مراسم جشن نوروزی را که مستقیماً از شبکه یکم تلویزیون تاجیکستان پخش میشد، تماشا کنیم.

شاعران و نویسندگان پارسی زبان و پارسی دان از سراسر جهان توسط رئیس جمهور تاجیکستان، جناب عالی امام علی رحمان دعوت شده بودند، تا در جشن نوروزی 1395 تاجیکستان شرکت کنند. ما هم با شکیبایی برنامه را دنبال می کردیم. خیلی ها جالب و دیدنی بود. چیزی که باعث تعجب من شد، اینست که یکی از اشتراک کنندگان برنامه، که از برادران ایرانی ما، که از جرمنی دعوت شده بود، در مورد واژه « پامیر » سخن گفت و ادامه داد که این واژه نمایندگی از « پای مهر » می کند، یعنی سر زمین خورشید تابان است و به دنیا روشنی می بخشد.

در این مورد با دوستان سخنی نگفتم. اما، دو روز بعد یکی از آنها ضمن صحبت گفتند که مفهوم پامیر، پای مهر است که از طرف یک دانشمند ایرانی در جشن نوروزی مطرح گردید. برایش گفتم که در این زمینه، به کاوش و پژوهش گسترده نیاز است، تا این واژه از همه زوایا، چه از نقطه نظر فقه اللغة و یا لغت شناسی تاریخی (philology)، ریشه شناسی (etymology)، تحولات واژگانی در بستر تاریخ، و چه از نقطه نظر تاریخ ساکنین این محل، تا جایی که تاریخ گواه آن است، از نظر گذرانده شود. بعد از عصر همان روز، برای قدم زدن در هوای بهاری بیرون رفتم، و در صحن میدان بزکشی فیض آباد، که همان روز ورزش بزکشی هم در آنجا خاتمه یافته بود، قدم می زدم و در مورد واژه « پامیر » فکر می کردم و به تحلیل و تجزیه واژه پامیر پرداختم، شاید مردمانی که در صحن میدان بزکشی بودند، هر کس پی کار خود شان بودند، نمی دانستند که من غرق کدام تفکرات هستم. این نوشته در مورد آنچه که در آن لحظه در فکر من خور کرد، تصمیم به نگارش آن گرفتم. بعد از کاوش فراوان، دریافتم که چیزی که در ذهنم خور کرده بود، آنرا به شکل « توارڈ» در نوشته های سامول بیل (Samuel Beal)، فورسیث (Forsyth)، کوبولد (Cobbold)، و ایوانوف (Ivanow) پیدا نمودم که آنها هم به عین نتیجه رسیده اند.

قبل از اینکه، به اصل مطلب بپردازم، لازم دانستم، تا یک طنز را که در اصل یک واقعیتی است که آنرا در مکتب تجربه نمودم، همراه خوانندگان شریک سازم.

در صنف پنجم و یا ششم مکتب در لیسه رحمت درس می خواندم (دقیقاً یاد نیست). معلم مضمون جغرافیه ما، در صنف داخل شد، و اولین درس او تعریف جغرافیه بود. از شاگردان پرسان نمود که جغرافیه یعنی چه؟ همه ما ندانستیم، کتابی هم نداشتیم که از روی آن می خواندیم، و به سوال معلم پاسخ می دادیم. معلم صاحب گفت: کتابچه های تان را بگیریید و برای یاد داشت گرفتن آماده باشید.

سپس ادامه داد: جغرافیه از دو کلمه ترکیب گردیده که « جُغ » به معنای « زمین »، و « رافیه » به معنای « احوالات » است. پس جغرافیه علمی است که از احوالات زمین بحث می کند.

تا سالیان درازی در تصور من همین تعریف نقش بسته بود. بعد از آنکه به زبان انگلیسی آشنایی پیدا نمودم، دریافتم که تحلیل معلم ما از جغرافیه درست نبوده. اولاً این واژه را در ترکیب واژه انگلیسی geometry دیدم که « جیو » به معنای « زمین »، و « متری » از « متر » گرفته شده، یعنی اندازه گیری زمین که ما آنرا هندسه می گوئیم. پس بر آن شدم که معادل واژه جغرافیه در انگلیسی را پیدا نمودم که geography است. که جیو به معنای زمین، و گرافی به معنای نقشه است، یعنی نقشه زمین. و این واژه را در دیگر واژه ها به شکل تطبیقی مطالعه کردم. مانند جیولوژی (زمین شناسی)، جیو پولیتیک، جیو فزیک.

پس بر آن شدم، تا ریشه یابی کنم که چرا ما در افغانستان به علم جیوگرافی می گوئیم، جغرافیه. و دریافتم که فرضیه ای که معلم ما پیشکش کرده بود، باطل بر آمد. دریافتم که اعراب این واژه را از لاتین و یونانی، گرفته اند، و پارسی زبانان از عرب ها. چون در زبان عربی، برابر با آوای / گ / کدام آوایی وجود ندارد، آنرا به آوای / غ / تبدیل نموده اند، و واژه جیوگرافی را جیوگرافی ساختند، و بعد که شکل تلفظ برای آنها آسانتر شود، آنرا به شکل « جو غرافیه »، و بعد به شکل « جغرافیه » آنرا معرب ساخته اند. عرب ها همیشه در برابر آوای بیگانه / گ /، آوای / غ / در واژه ها جایگزین می کنند. مانند: گرام = غرام.

مشکل معلم ما در کجا بوده؟ وی تحلیلی که کرده بود که واژه های او در هیچ زبانی موجود نبودند. مانند « جغ »، و « رافیه »، که در اصل باید حرف « غ » به ترکیب دومی ببیندند، نه با ترکیب اولی. در مورد واژه « پامیر » هم عین اشتباه وجود دارد.

موضوع اصلی:

بعضی ها می گویند که پامیر یک کلمه واردی و تازه است که از طرف امپراتوران استعمارگر وقت چون روس ها و انگلیس ها در دوران جنگ سرد بر اجبار بر این منطقه گذاشته اند.

در این مقاله، کوشش بعمل آمده تا به پرسش های زیر، پاسخ منطقی ارائه داده شود.

معنای اصلی پامیر چیست، و چرا به این نام مسما شده است؟

پژوهش در مورد موضوع تاریخی پامیر در نوشته های چینی، عربی، روسی، و انگلیسی؛

پژوهش در مورد جغرافیای پامیر، مرزبندی و حدود و ثغور آن؛

پژوهش در مورد محیط زیست و ایکو سیستم در پامیر؛

پژوهش در مورد زبانشناسی و ظهور زبان های پامیری در بخش بندی زبان های ایرانی شرقی؛

پژوهش در مورد وارد شدن واژه پامیر در مسایل سیاسی و قومی مرتبط به پامیر؛

اقوام پامیری کی ها هستند، و چرا این نام بر آنها اطلاق می گردد؟

به ترتیب، برای هر کدام از این سوال ها در مقالات جدا گانه پاسخ ارائه خواهد شد.

معنای اصلی پامیر چیست، و چرا به این نام مسما شده است؟

در دوره های مختلف در مسیر تاریخ، اقوام و ملت های مختلف، زمانی که در جوار یکدیگر، زندگی کرده بودند، انواع داد و ستد در میان آنها صورت می گرفت که شامل ابعاد اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی می شد که از برآیند تأثیرات متقابل آن روی مسایل زبانی، ادبی و واژگانی هم تأثیر قرار داد. طور مثال، داد و ستد اجتماعی و فرهنگی میان پارسی زبانان بر اعراب و بر عکس، داد و ستد فرهنگی نیم قاره هند بر ادبیات پارسی و تأثیر ادبیات و فرهنگ پارسی بر هند. بر همین منوال، داد و ستد اجتماعی و فرهنگی میان اقوام ترک تبار و پارسی زبانان صورت گرفته است که بر غنای فرهنگی و زبانی هر دو افزوده است.

بطور خلص، واژگان زیادی از یک زبان به زبان دیگر وارد می شوند، به پختگی میرسند، و در درازای تاریخ متحول می شوند، شاید در زبان اصلی مهجور می شوند، و در زبانی که آنها را به عاریت گرفته اند، قابل استفاده باشند. و یا عبارات دیگر، بقولی واژه ها کاملاً نسخ، مسخ، و فسخ می شوند که ردیابی ریشه آنها کاریست دشوار.

زبان مانند درختی است که واژگان آن مانند برگ ها بر آن می رویند، زندگی می کنند، متحول می شوند، و مانند برگ خزان می شوند، و جای آنها را برگ های تازه (واژگان دیگر) می گیرد. بویژه در عصری که ما زندگی می کنیم، عصر فن آوری معلوماتی و اینترنت است که دنیا را به یک دهکده تبدیل نموده که می توان تأثیرات این داد و ستد را در داخل یک دهکده به مشاهده نشست و در این زمینه کشور های صنعتی پیشتاز شده اند که واژه های بیشتری را در این داد و ستد به عاریت دهند؛ مانند زبان های انگلیسی، فرانسوی، اسپانوی، عربی، روسی، چینی، هندی، پارسی، و دیگران. بر آید و تأثیر متقابل زبان های بزرگ بر زبان های با گوینده کمتر چنان است که حتی در این برخورد، اقلیت های زبانی پامال، و سر انجام نا بود می گردند (یعنی گویش زبان آنها از بین میرود و منقرض می گردند).

در گذشته، در سر زمین ما این داد و ستد فرهنگی بطور چشمگیر و قابل ملاحظه بوده که زبان پارسی دری حیثیت یک زبان لینگوا فرانکا (lingua franca) و یا «زبان مشترک» را داشته، و بر زبان های عربی، ترکی، و هندی تأثیر گذاشته، و خود هم به نحوی تحت تأثیر قرار گرفته است که آن عبارت از وام دادن و وام گرفتن واژگان است.

بحث ما در اینجا، در مورد واژه پامیر است. بعد از تفکر زیاد به این نتیجه رسیدم که آیا غیر از زبان پارسی، سانسکریت، چینی، و پامیری، زبانی دیگری در این منطقه وجود داشته که ریشه واژه پامیر را در آن می توان سراغ کرد. بعداً دریافتم که اویغور ها که یکی از اقوام ترک هستند، که در اطراف پامیر زندگی می کنند. زبان ازبکی از نگاه قرابت، بسیار نزدیک به اویغور است، و من که یک کمی به زبان ازبکی بلدیت دارم، از نقطه نظر واژگانی ازبکی در مورد واژه پامیر فکر می کردم. آنرا چند بار تحلیل و تجزیه نمودم و به این نتیجه رسیدم که:

واژه پامیر مرکب از دو واژک (هجا) بوده، که یکی « پام » و دیگری « ابر » می باشد. پام، شکل عوض شده « بام » می باشد، و زمین را در زبان ترکی، ازبکی، خوقندی، اویغوری «ار، ابر» می گویند. پامیر = بام ابر (پامیر، یعنی بام زمین، بام کره خاکی، طوری که مارکو پولو آنرا توصیف نموده که بلند ترین فلات در جهان می باشد.¹ هر چند که مارکو پولو هم مشکل داشته که واژگان را بطور شاید و باید درست تلفظ کرده نتوانسته، و نظر به بر داشت خود، از نحوه تلفظ آنها، چیزی نوشته که اصلاً با واژه اصلی همخوانی ندارند. مانند: مثلاً واژه بدخشان را بلشان نوشته، واژه واخان (ویا و خان) را و خان نوشته، و شغنان را سیکنان نوشته.

¹ اکنون در زبان ازبکی، بام را « تام » می گویند، و در زبان قرغزی بیشتر همخوان /ی/ به هخوان /ج/ تبدیل می گردد. مثلاً یپر = جپر (زمین).

و او در عین زمان که کلمات را شنیده، کتابش را ننوشته و پس از چندین سال بعد آنرا نوشته، و شاید بیشتر نام‌ها را هم فراموش کرده باشد، و یا درست بیادش نمانده باشند.

پس از آنکه کتاب مارکو پولو در اروپا منتشر می‌شود، با تعریف‌هایی که از پامپر کرده، مردم آن عصر اروپا را متعجب ساخت، و کتاب او مرجع برای بیشتر مستشرقین گردید. او بعضی جاها را خودش ندیده بود، ولی قصه‌ها را از زبان دیگران می‌شنیده، و در این فکر نبوده که این قصه درست و یا نادرست است، آنرا درج سفرنامه خود نمود. از جمله بهشت دنیایی اسماعیلیان در قلعه الموت در ایران، و قصه لعل غاران که خود از آنجا دیدن بعمل نه آورده.

اگر روایات او درست و یا جعلی بودند؛ بهر حال، به زبان‌های مختلف اروپایی برگردان شدند، و شوری را در اروپا براه انداختند، و صیت آوازه پامپر، دامن اروپا را فرا گرفت و بلکه مرزهای اروپا را در نوردید. بدین ترتیب نام پامپر را برای اروپائیان به معرفی گرفت.

مفهوم پامپر را به سانسکریت نیز ارتباط داده‌اند، و می‌گویند، «پا» مفهوم کوه را داراست، و «میر» به معنای آفتاب است، و در مجموع به معنای «کوه آفتابی» را دارد، که با طلوع آفتاب این کوه روشن شده و با غروب آفتاب تاریک می‌شود. (جغرافیای ولایات افغانستان، ص. 402).

نظر به نوشته سیرت. د. فورسیث (T. D. Forsyth) در کتاب «گزارش ماموریت در یارکند، ص. 231»، واژه «پامپر» را از جمله واژه خوقندی [خوقندی] ترکی بر شمرده که معنای آن «دشت مرتفع» است (بیل، 279). همچنان در کتاب «آسیای میانه» (انتر موسست ایشیا) نوشته کوبولد به همین معنی آمده است.

روس‌ها هم از خواندن کتاب مارکو پولو بی بهره نماندند و با آن آشنا شدند. همه خوانندگان را توصیفی که از جلگه سیز، از آب گوارا، از حیات وحش، و بویژه از آهوی میشک (به شغنانی مپیشک) در آنجا، که بعداً به آهوی مارکو پولو در تاریخ ثبت گردید، همه را متعجب ساخته بود، و در مخلیه خوانندگان هوای رفتن در جایی که مارکو پولو آنرا بنام پامپر یاد کرد، داشتند. چون روس‌ها و انگلیس‌ها، معمولاً آوا‌های کوتاه را به شکل طویل و یا کشاله دار تلفظ می‌کنند تا اکسنت (accent) آنها تموج پیدا کند، واژه پامپر (Pamer) را به شکل (Pameer) تلفظ کردند، و چون این نام با این تلفظ به کرات تکرار شد، تلفظ آن با یای طویل بر سر زبان‌ها به شکل پامپر متداول شد.

در تحلیل و تجزیه واژگان، باید از اساسات علم ریشه‌شناسی واژگان (etymology) و علم لغت (philology) کار گرفت. از هر لغت باید منشأ اصلی آنها را باید در نظر داشت. بطور خیالی و بزعم خود نمی‌توان برای واژه‌ها، معنی تراشی کرد.

مانند سایر نویسندگان که تا کنون آنها واژه «پامپر» را ترکیبی از دو کلمه می‌دانند، من هم موافقت دارم. ولی، بر خلاف دیگر نویسندگان در تحلیل و تجزیه واژگانی، روش دیگر در پیش گرفته‌ام. تا اکنون واژه «پامپر» به دو واژه تجزیه شده که یکی «پا» است و دیگری «میر» و در مورد این واژه‌ها خیلی چیزها هم نوشته‌اند که شاید بعضی‌ها قرین به حقیقت و بعضی از حقیقت خیلی‌ها دور اند. من این واژه را اینگونه تجزیه می‌کنم: «پام» و «پر». در زمینه بطور خلاصه در زمینه نگاشته خواهد شد.

این مسئله در ذهن من خطور کرده بود، و در تلاش بودم تا پژوهش بیشتر در این زمینه نمایم. بتاريخ اول ماه جون 2016، با یک موضوعی سر خوردم، که مبهوت شدم، زیرا نظریه را که من طرح نمودم، 143 سال پیش از امروز، پیش از من توسط تورن تراتر (Captain Trotter) مامور هند برتانوی در آسیای میانه در سال 1873 مطرح کرده است. او نوشته است که واژه پامپر از دو واژه تشکیل شده، که «پام» یک واژه قرغیزی است که به معنای «بام» و «پپر»، که هم واژه قرغیزی و ترکی [اویغوری] که معنای «زمین» را می‌دهد، که در مجموع معنای ترکیبی این دو

واژه « بام زمین » است، که اصطلاح « بام دنیا » از این جا مشتق گردیده است، که پامیر بیشتر با این صفت شناخته شده است (گزارش سفر تورن تراتر، در گزارش یک ماموریت به یارکند، توسط فورسیث، ص. 275).

همچنان ایوانف هم در زمینه چنین نظری ارائه نموده است: واژه «پامیر» از واژه « بام » اشتقاق یافته، و با پایانه [پسینه] یای فارسی به آخر آن افزوده شده (بام + ی = بامی) شده؛ و یا شاید واژه ابر (ir) قرغزی به معنای « جای»، و یا « زمین » به آن علاوه گردیده است. (جیوگرافیکل نوتس: ص. 339).

در اول در واژه پامیر، حرف « ی » وجود نداشته، و بعداً مستشرقین اروپایی (روسی، انگلیسی، و دیگران)، بالای هجای دوم این واژه، تکیه و یا فشار (stress; accent) وارد نموده (قسمی که در زبان های اروپایی معمول است)، و واکه کوتاه (e) را به واکه طویل (ee) تبدیل نموده اند. طور مثال، در قرن سیزدهم، مارکو پولو آنرا به شکل پامر (Pamer) آورده است. تاریخ نویسان و جغرافی نویسان عرب، و پارسی زبانانی که به عربی می نوشته اند، آنرا به شکل « فامر » (ابن حوقل در صورة الارض، و در کتاب حدود العالم من حدود المشرق الی المغرب)، و در کتاب اطلاق النفیسه، به شکل « بامر » نوشته شده است. چون عرب ها، همخوان (consonant) /پ/ p = /را ندارند، در عوض، همخوان /f/ و یا /b/ را جایگزین آن می نمایند. مانند: پارسی = فارسی؛ پیروزه = فیروزج؛ پیل = فیل

اروپا = اروپا؛ پاکستان = پاکستان؛ جاپان = یابان؛ کامپیوتر = کامپیوتر

در واژه پامر هم، همخوان /پ/ را به همخوان /ف/ و /ب/ تبدیل نموده اند: - پامر = فامر؛ بامر

به این ترتیب، واژه پامر، را می توان به دو هجا تقسیم نمود. پام + ار (pam + er).

که در اینجا، پام شکل تحول یافته « بام » و « ار، و یا ابر »، به معنای « زمین » می باشد، و در کل به معنای « بام زمین » است، که فعلاً در جهان بنام « بام دنیا » شهرت دارد. در تلفظ محلی آن هم طوری که مردم بدخشان آنرا تلفظ می کنند، به شکل « پامیر » (Pameir) است، نه به شکل « پامیر » (Pameer)، یعنی با یای مجهول تلفظ می گردد، نه با یای معروف، که اروپائیان، یای مجهول را به یای معروف بدل کرده اند. و غلطی معنایی هم از همین جا نشئت می گیرد، و آنرا بعضی ها بطور « پا » و « میر » شکستاده (تجزیه نموده)، و معانی مانند، پای میترا، یعنی پای مهر و یا پای خورشید را از آن استنباط می نمایند، که کلمه ترکیبی «پای خورشید»، در ادبیات مرسوم نبوده، و آنرا چنین معنا نموده اند، جای بر آمد گاه خورشید، و یا جایی که خورشید از آنجا سر میزند.

ذکر واژه « پامیر » در تذکره ها و سفر نامه های گردش گران:

اقتباس و ترجمه از سفر نامه هیون تسانگ:

هیون تسانگ [بنیون خُنگ = شوان خانگ] (Hwin Tsang = Xuanzang) یک زایر و مبلغ بودایی چینی که در قرن هفتم میلادی (بین سال های 629 – 645) بخاطر بازدید از مزار ها و معابد بودایی به هند سفر نموده بود، در سال 644 میلادی² از بدخشان و پامیر گذشته است، در سفرنامه خود بنام سی- یو- کی (خاطرات جهان غرب)³ چنین نوشته است.

² 1372 سال پیش از امروز (2016). و یا 23 سال بعد از هجرت حضرت محمد از مکه به مدینه، در زمان آخرین سال خلافت حضرت عمر (رض).

³ ترجمه کتاب به انگلیسی توسط بیل طبع لندن 1884 میلادی

از آنجا [از کشم] پس به طرف شرق به مسافه 200 لی⁴ یا چیزی در این حدود، به پو- تو- نه (پو- تو- چانگ- نه) [**بدخشان**]، که آن هم از جمله خطه تخارا قدیم بود، رفتیم، در آنجا بخاطر یخبندان و برف باری برای یک ماه و چند روز ماندیم.

پس به طرف جنوب شرق به مسافه حدود 200 لی به قلمرو پادشاهی ان- پو- کین (In-po-kin) [**یمگان**] رسیدیم. هنوز هم به طرف جنوب شرق از طریق یک ناحیه کوهستانی و پر نشیب به مسافه 300 لی روانه بودیم و به قلمرو پادشاهی کیو- لنگ- نه (Kiu-lang-na) [**کُران**] رسیدیم، از آنجا بطرف شمال شرق از بالای کوه ها رفتیم و بعد از طی مسافت 500 لی و یا در این حدود، به کشور تا- مو- سی - تی- تی (Ta-mo-si-tie-ti) (و یا تماس تیتی (Tamasthiti)) که Hu-mi هم گفته می شود) [**واخان**]، رسیدیم. این کشور در بین دو کوه موقعیت داشته و در کنار ساحل رود آمو موقعیت دارد. در آنجا اسپ های عالی پرورش می کردند که از نگاه جسامت خورد هستند، ولی خیلی قوی می باشند. مردم آنجا آداب معاشرت ندارند، و دارای مزاج آتشین بوده، و قیافه ظاهری نا پسند دارند. رنگ چشم های آنها بیشتر رنگ سبز مایل به آبی بوده، که به این سبب از دیگر مردمان کاملاً متمایز هستند. در آنجا به تعداد ده معبد بودایی⁵ (Sañghârama) وجود دارد. پایتخت این کشور هوان- ت- او- ت (Hwän-t'o-to) [**بنیون توت** = بنیدوت = **خندود**] است که در آنجا معبدی است که پادشاه پیشین این مملکت آنرا ساخته. در آن معبد یک پیکره سنگی بودا است، که در بالای سر آن یک حلقه مسی زر اندود است که با جواهرات مختلفی مزین شده که بدون کدام شی کمکی دیگر (یا ستونی) در بالای سر بودا آویزان است، و زمانی که مردم آن پیکره را عبادت می کنند، و بدور آن حلقه می زنند، آن قبه هم همراهی آنها حرکت می کند، و زمانی که آنها ایستند، آنهم می ایستد. کسی قادر نیست که این پدیده شگفت انگیز معنوی را توضیح دهد.

روایتی که مردمان کهن سال بدست می دهند، می گویند که قوه استیجاب دعای یک مرد قدیس آن معجزه را بار می آورد. دیگران می گویند در آن امر یک نوع میکانیسم رمزی وجود دارد. مگر زمانی که به دیوار مستحکم سنگی آن معبد نگاه می کنید، و از مردمان هم که پرس و جو می کنید، در این خصوص، مشکل است که مطابق به دانش و فهمش آنها، به دریافت پاسخی قانع کننده، رسید.⁶

پس از ترک نمودن آن دیوار، و پیمودن کوه ها بطور مقطعی بطرف شمال، ما به کشور شی- کی- نی (Shi-k'i-ni) [**شغنان**] رسیدیم. این خطه در حدود 2000 لی مساحت دارد، شهر عمده آن 5 تا 6 لی اندازه دارد. کوه ها و دره های آن با همدیگر بطور پیاپی متصل هستند، ریگ و سنگ در تمام زمین های بایر تیت و پاشان است. بیشتر در آنجا گندم و باقلی، و کمی برنج کشت می شود. درخت های آنجا باریک هستند، و گل ها و میوه جات در آنجا کمتر دیده می شود. اقلیم آن سرد است، و مردم آنجا لجوج و بی باک هستند، آنها در مورد کشتار و رهنی هیچ فکری بخود راه نمی دهند؛ و در مورد رفتار نیک و یا عدالت چیزی نمی دانند، و میان خوبی و بدی [یک امر] تفکیک نمی کنند. آنها در باره خوش بختی و بد بختی [سر نوشت] آینده غافل هستند، و فقط از آفات حالیه بیم دارند. هیکل و نمود ظاهری آنها مفلوک و غیر اصیل به نظر می رسد. پوشاک آنها از پشم و یا پوست حیوانات است، نگارش آنها مانسته به رسم الخط ترکی⁷ است، اما زبان گفتاری شان متفاوت است.

پس از گذشتن از امتداد کوه های بزرگ به سمت جنوب پادشاهی تا- مو- سی- تیه- تی [**واخان**]، ما به کشور شنگ- می (Shang-mi = Śâmbhi) [**چترال و هونزا**] رسیدیم. این کشور در حدود 2500 تا 2600 لی مساحت دارد. این

⁴ مقیاس پیمایش طول چینی است. هر لی معادل 500 متر است.

⁵ سنگارمه، یک واژه سانسکریتی است و به معنای معبد و یا صومعه است که در آنجا سنگا و یا راهبان دیر نشین بودایی در آن اقامت می کنند.
⁶ شاید در آن لوح براده آهن و یا مقناطیس (آهن ربا) نصب بوده، و یکی از کاهنان بودایی در دست خود پارچه آهن و یا مقناطیس را گرفته، که با حرکت کردن آن مرد، آن لوح هم تغییر جهت می دهد، و راز را دیگران ندانسته، و برای شان شگفت آور بوده، و این کار جهت گرویدن ساده دلان به دین بودایی کار می گرفتند.

⁷ خط ترکی شاید همان خط اویغوری باشد. و نوشته تخاری که به حروف یونانی بود، و غیر از این رسم الخط، سغدی، و خوارزمی وجود داشته است.

کشور دارای تپه های پست و بلند متفاوت بوده و در میان کوه ها و دره ها قرار گرفته است. هر نوع غله جات در آنجا کشت می شود، باقلی و گندم کمتر دیده می شود. انگور بطور فراوان یافت می شود. این کشور آرسنیک زرد [زرنیخ] را تولید می کند.⁸ آنها در صخره ها نقب زده و سنگ ها را شکسته، و آنرا از میان سنگ ها بدست می آورند. جن های کوهی بسیار ستمکار و شریر در آنجا وجود دارند، آنها به کرات سبب بار آوردن بلاها بسر مردمان این کشور می شوند.⁹

در زمان وارد شدن به این کشور، برای آنها قربانی اهدا می گردد، که پس از آن کامگاری خوبی نصیب اشخاصی که به آنجا رفت و آمد می کنند، می شود. اگر برای شان قربانی اهدا نشود، با توفان باد و تگرگ (ژاله) مسافران را مورد حمله قرار می دهند. اقلیم آنجا سرد است، طرز رفتار مردم آنجا چابک است، و خلق و خوی آنها بی ریا و ساده است. آنها کدام قواعد عرفی و یا عدالت در طرز برخورد شان را ندارند، دانش آنها اندک است، و در هنر مهارت چندانی ندارند. طرز نگارش آنها مانند پادشاهی تو- هو- لو [تخارستان]¹⁰ است، مگر زبان گفتاری شان تا اندازه ای متفاوت است. پوشاک آنها بیشتر از پشم ساخته شده، و پادشاه آنها از نژاد ساکا ها (Śākya) است. او به قانون بودا احترام خیلی سخت می گذارد، و مردمان منحیت الگو از او پیروی می کنند، و تمام آنها با یک ایمان قلبی ترغیب می گردند. در آنجا دو معبد [بودایی]، با پیروان انگشت شماری وجود دارند.

در سمت شمال شرقی این کشور، بعد از دور زدن کوه ها و گذشتن از میان دره ها در امتداد راه های سرشیب و خطرناک بعد از طی مسافت 700 لی و یا چیزی در این حدود، ما به وادی پ- می- ل [Po-mi-lo] [پامبر] رسیدیم. مساحت این وادی از شرق به غرب 1000 لی و از شمال تا جنوب 100 لی می باشد. علاوه بر این، این وادی در میان کوه های تسونگ- لینگ [خونگ- لینگ] (Tsung-Ling) موقعیت دارد، بنا برین، در آنجا توفان باد و برف در فصل های بهار و تابستان از اینسو به آنسو بطور مداوم می وزد. زمین آن همیشه یخ زده بوده، سبزه و علف در آنجا بسیار کمیاب است، و تخمی که در آنجا کاشته می شود، به ثمر نمی رسد. تمام این منطقه صحرا بوده، و هیچ کسی در آنجا اقامت ندارد.

در میان این وادی، یک جهیل بزرگ اژدها (Nāgahrada) قرار گرفته است که اندازه آن از شرق به غرب 300 لی و از شمال به جنوب 50 لی می باشد. و آن جهیل در یک ارتفاع بسیار بلند در مرکز جمبو دیویا¹¹ (Jambudvîpa) قرار دارد. آب آن پاک و مصفا مانند آینه است، ژرفای آن را نمی توان محاسبه کرد. رنگ آن جهیل آبی تیره می باشد و طعم آن شیرین و گوارا است. در بین آن نهنگ های عنکبوتی [اختاپوس و یا هشت پا] (kau-ki)، اژدر ها [نهنگ ها]، تمساح ها¹²، و سنگ پشت ها زیست می کنند، و در بالای سطح آن مرغابی ها، قاز های وحشی، تئرنه ها (در نا و کلنگ)، و دیگر پرندگان زندگی می کنند. تخم پرندگان بسیار کلان در متروکه های صحرا، و یا در میان بته های باتلاقی، و یا جزیره های کوچک ریگی یافت می شود.¹³

⁸ شاید آرسنیک زرد، همان « مومیایی » و یا « موملایی » است که در صخره های دشوار گذر در کوه های زیبای و اخان یافت می شود.
⁹ با این تعریفی که زایر چینی بدست می دهد، بعد از شغنان حدود روشن و جامرچ بالا از طرف افغانستان و ناحیه ونج از طرف تاجیکستان است که کشت دو فصله در آنجا بخوبی ثمر می دهد، و انواع میوه ها در آنجا یافت می شود. در جامرچ بالا، هنوز دهکده ای در دره برغد بنام « دیو لاک » وجود دارد، و همچنان دهکده ای بنام « دیو لاک » در دره برتنگ در ناحیه روشن به این اسم مسمی گردیده است. واژک پسینه مکان ساز « لاک » به معنای « مکان » و « محل » است. مانند: سنگلاخ، یعنی سنگ زار، و دیو لاک، دیو زار و یا محل سکونت دیوان، بر این روایت زایر چینی گواهی می دهند.

¹⁰ تخاری ها همان هفتالیته ها و یا هیاطله هستند، که در تواریخ بنام یفتلی ها مشهور هستند، و رسم الخط آن با حروف یونانی بوده است. با این وصف رسم الخط مردمان شغنان و درواز متفاوت بوده، چرا که نظر به تعریف زایر چینی، رسم الخط شغنانی ها مانند ترک ها بوده، و رسم الخط دروازی ها مانند خط یفتلی ها بوده.

¹¹ در زبان سانسکریت جمبو به معنای درخت تمشک هندی (Indian Blackberry) بوده، و یقیبه به معنای سر زمین می باشد. یعنی سر زمین تمشک که از نقطه نظر باور های جهان شناسی دیانت بودایی و هندو، زمین به هفت جزیره تقسیم شده است، و جزیره جمبو یقیبه، جزیره ای است که در آن مردمان عادی و معمولی زندگی می کنند.

¹² تمساح ها معمولاً در جا های گرمسیر زندگی می نمایند

¹³ در آنجا در فصل تابستان مرغان مهاجر از قبیل قاز های هندی جهت نسل گیری می آیند، و شاید این تخم های بزرگ از همان نوع قاز ها باشند. بیل، مترجم انگلیسی افزوده است که در آنجا قشر تخم هایی یافت شده که اندازه آنها برابر با کوزه است، و آنرا تخم های شتر مرغ (ostrich) حدس زده است، در حالی که شتر مرغ هم در جاهای گرمسیر زندگی می کند.

از بخش غربی آن جهیل، یک رود خانه خارج می‌گردد که به طرف غرب جریان دارد، و در مرز شرقی تا- مو- سی - تی [واخان]، با رود خانه فو- تسو (فُ- خُو Fo-t'su) [اکسوس و یا آمو] یکجا می‌گردد، و بعد بطرف غرب جریان داشته، به بحیره میریزد [شاید هدفش از بحیره آرال باشد]. علاوه بر این، تمام رود خانه ها در طرف راست در عین مسیر با هم یکجا می‌گردند.

از بخش شرقی جهیل یک رود خانه بزرگ به طرف کشور کیه- شه (Kie-sha) [کا شغر] جریان دارد و در مرز غربی خود با دریای سینا (Sitâ River) [دریای تاریم] یکجا گردیده، و بعد مسیر خود را به طرف شرق ادامه داده به بحیره [چین] میریزد. تمام رود خانه در طرف چپ به همین قسم در آن مسیر با هم یکجا می‌گردند.¹⁴

در پشت کوه ها، که در کرانه جنوبی همان وادی قرار دارند، کشور پُ- لو- لُ (Po-lu-lo) و یا بُلور (Bolor) موقعیت دارد که در آنجا به مقدار زیاد زر و سیم یافت می‌شود، که زر (طلای) آن رنگ آتشی دارد. همچنان، این جهیل، در سمت شمال و جنوب شبیه جهیل آنَاوَتِپَا¹⁵ (Anavatapta) است.

به سمت شرقی این وادی به جلو رفتیم، با زحمت فراوان صعود بر بالای صخره ها و گذشتن از سرایشی ها، و پیمودن راه دراز پوشیده با برف، به اندازه 500 لی راه پیموده، به قلمرو پادشاهی کیه- پان- تْ (K'ie-p'an-to) [ختن] رسیدیم. شهرک اصلی این کشور در جناح قله یک کوه مرتفع قرار دارد، و از طرف شمال با دریای تاریم مستحکم شده است. این رود خانه در سمت شرق به بحیره [چین] می‌ریزد. پس از تیر شدن از جهیل نمک (Lop Nur) این دریا به زیر زمین فرو رفته و در کوه تسی- شی (Tsih-Shi) [تیان شان] پیدا می‌شود، که آن سر چشمه دریای ما [دریای زرد چین] می‌باشد.

(The Life of Hiuen-Tsiang, by the Shaman Hwui Li, translated by Samuel Beal, B.A., D. C. L., London, 1914, Book III, pp. 196 – 199)

متن عربی از کتاب صورة الارض این حوقل بغدادی (متن عربی) که در سال 977 میلادی نوشته شده، در مورد حدود و ثغور ما وراء النهر، ذکری از پامیر کرده است.

01. و اما ما وراء النهر و ما يحيط به من شرقيه فقامر و الراشت و ما يخاتم الختل من ارض الهند على خط مستقيم، و غربيه بلاد الغزیه و الخرخيه من حد الطراز ممتداً على تقويس حتى ينتهي الي باراب و ستکند و سغد سمرقند و نواحي بخارا الي خوارزم حتى ينتهي الي بحيرتها، و شماليها الترك الخرخيه من اقصى بلد فرغانه الي الطراز على خط مستقيم، و جنوبيه نهر جيحون من لدن بنخشان الي بحيره خوارزم على خط مستقيم. (صورة الارض. ص. 381)

ترجمه متن به زبان فارسی:

و اما مرز های ما وراء النهر [پار دریا] از سمت شرق بر یک خط مسقیم به فامر [پامر] و راشت [رشت] و قسمتی از ختل [ختلان] در مجاورت سر زمین هندوستان محدود می‌باشد، و از طرف غرب به شکل نیم دایروی به شهر های غز [ازبیک ها] و ختلخ [قرتلخ ها] از طراز تا باراب [پاراب] و ستکند، سغد، و سمرقند و ناحیه بخارا تا جهیل خوارزم [

¹⁴ با این تعریف از جهیل، شاید آن جهیل « فرا کول » باشد
¹⁵ نظر به جهان شناسی دیانت بودایی، جهیلی در مرکز جهان وجود دارد که آن می‌تواند که آتشی که موجودات زنده را نابود کند، آنرا خاموش می‌کند. معنای لغوی این واژه « عاری از گرمی و یا heat free » می‌باشد. و به جهیل مقدسی در زیر کوه کیلاش در هیمالیا تصور می‌شود که منبع چهار دریای بزرگ دنیا [آسیا] است که عبارت اند از: در طرف شرق گنگا، در طرف غرب آمو، در طرف جنوب ایندوس (سند)، در طرف شمال دریای زرد (یا هوانگ هی).

جهیل آرال] ادامه می یابد، و از طرف شمال با ترک های قرلق تا آخرین حد فرغانه و طراز به یک خط مستقیم، و از طرف جنوب با رود جیحون [آمو] از بدخشان [بدخشان] تا جهیل خوارزم [جهیل آرال] بر یک خط مستقیم محاط گردیده است.

36. و أما اشروسنه فإنه اسم الاقليم كما ان السغد اسم الاقليم و ليس بها مدينة بهذا الاسم، والذي يطوف بها من أقاليم ماوراء النهر من شرقها بعض فرغانه و فامر و غربيها حدود سمرقند، و شماليها الشاش و بعض فرغانه و جنوبيها بعض حدود كش و الصغانيان و شومان، و واشجرد و الراشت. (صورة لارض، ص. 413)

و اما اشروسنه که اسم منطقه است (طوری که سغد نام یک منطقه است) و نه شهری به این نام در آن منطقه وجود دارد، و آن در منطقه ما وراء النهر است که از طرف شرق به فرغانه و فامر [پامر]، و از طرف غرب به حدود سمرقند، و از طرف شمال به شاش [چاچ] و فرغانه، و از طرف جنوب با کش [شهر کیش]، صغانیان [چغانیان]، شومان، و اشجرد [واشگرد]، و راشات [رشت] محاط می باشد.

ابن رسته اصفهانی در ذکر بلخ در کتاب اعلاق النفیسه، چنین نگاشته است:

..... و مدينة يقال لها هلبك، و مدينة يقال لها منك و هي الحد الى بلاد الترك الى الموضع الذي يقال له راشات و كمد و بامر و مما يلي الشمال من مدن بلخ مدينة يقال لها درياهنين... (اعلاق النفیسه، ص. 290)

و شهری است که بنام هلبک [کولاب] یاد می شود، و شهر دیگری بنام مُنک یاد میشود و آن بر مرز شهر های ترک قرار دارد تا به جایی که بنام راشات [رشت]، کمد [کمیده]، بامر [پامر]، یاد می شود و بطرف شمال میلان کرده به شهر های بلخ شهری که بنام درياهنين نام دارد، میرسد.

دکتر خوش نظر پامیر زاد، در مقاله زیر عنوان « پامیر، مفهوم و چهره تاریخی آن، قسمت یکم، مشخصات جغرافیایی، جدی 1390، ص. 5) در مورد این نوشته کتاب صورة الارض، چنین اظهار نموده است:

« ابن حوقل در کتاب صورة الارض، حین حد بندی حدود اربعه ماوراء النهر مشرق آنرا به «فامر» (پامیر) و «راشت» و بخشی از سر زمین هند به خط مستقیم که مجاور ختل است، می گوید.»

وی در ادامه می افزاید: یکی دیگر از احتمالات موقعیت تورپس لاپیدا قرار نوشته بطليموس، در موضع «راشت قلعه» است. این محل در وسط راه شغنان – پامیر از طریق شاخدره و مرغاب می باشد که از شهر خارق مرکز ولایت خود مختار بدخشان کوهستانی تاجیکستان می گذرد. هر چند از نظر تشابه لفظ «راشت» را «تاش» این احتمال را ضعیف می سازد. زیرا کلمه راشات ترکی نبوده و یکی از کلمه های زبان های آریایی است که به معنای «سرخ» می آید؛ در صورتی که تاش در ترکی به معنی سنگ است. «راشت قلعه» در زبان شغنانی که این محل در شغنان قرار دارد، به معنای «قلعه سرخ» است.

قرار پژوهش های تازه، این گفته دکتر پامیر زاد درست نمی باشد. قسمی که بند حدود و ثغور مملکت ماوراء النهر را از کتاب صورة الارض آوردم، حدود شرقی آن قرار زیر بوده است: از طرف شرق به کوه های پامیر، و راشات، و ختلان (کولاب فعلی) به یک خط مستقیم که با بدخشان تماسی ندارد. در اینجا، راشات، «وادی رشت»، که بعداً بنام «قرا تگین» مشهور شده، و فعلاً بنام ناحیه «رشت» در شمال شرقی تاجیکستان موقعیت دارد. این نام در دو جا وجود دارد، یکی در تاجیکستان و دیگری در ایران.

یاقوت حموی در کتاب المعجم البلدان (قاموس کشور ها) که در سال 1224 آنرا به پایه اتمام رسانیده، در ذیل واژه «راشت» نوشته است:

راشت: بالشین المعجمة، و آخره تاء: بلد بأقصى خراسان، وهو آخر حدود خراسان، بينه و بين ترمذ ثمانون فرسخاً، وهی بين جبلین، و كان منها مدخل الترك إلى بلاد الإسلام للغارة عليهم فعمل الفضل بن یحیی بن خالد بن برمک هناك باباً محکماً. (المعجم البلدان، جلد 3، ص. 15)

راشت: با حرف شین معجمه «ساکن» که آخر آن «ت» است. شهری در اطراف خراسان است، و آنجا مرز آخری خراسان است. بین آن و [شهر] ترمذ هشتاد فرسخ است. و آن شهر در میان کوه ها موقعیت دارد. و در آنجا جای ورود ترک ها است که از آن طریق به شهر های اسلامی بخاطر غارت هجوم می آورند. در آنجا به امر فضل پسر یحیی، پسر خالد، پسر برمک، دروازه محکمی را [برای جلوگیری از هجوم ترک ها] بنا نهاده اند.

ابن حوقل در صورة الارض در مورد دریاچه های رود آمو، در ذیل منطقه ماوراء النهر، چنین میگوید:

11. و أول كورة علی جیحون مما وراء النهر الختل والوخش، و هما كورتان غیر آنهاما مجموعتان فی عمل واحد و هما بین خرباب و وخشاب. و من مدن الختل: هلبک و منک و تملیات و فارغر و كاوبنج و اندیجاراغ و لمنك رستاق كیبر. و مدن الوخش هلاورد و لاوكند، و منک و هلاورد أكبر من هلبک غیر أن مقام السلطان بهلبک. والذى يتاخم الوخش والختل و خان و الشقینیة و هما دار اكفر و يرتفع منها المسك و الرقیق. و بوخان معادن للفضة غزيرة، و فی اودية الختل ذهب و تبر كثير یجمع فی السیول یجرى من بلاد و خان، و بین و خان و التبت مسافة قریبة. (صورة الارض ابن حوقل، صص. 393 – 394)

و معاونین دریای آمو از طرف ماوراء النهر، رود ختلان و رود و خش هستند. و در آنجا رود های بغیر از اینها هم وجود دارد که در حقیقت یک دریا به شمار می آیند که بین دریا های خرباب [کوکچه] و و خش قرار دارند. و شهر ختلان قرار زیر اند: هلبک [کولاب]، منک، تملیات، فارغر، کاوبنج، اندیجاراغ، و بعد از آن روستاق کبیر [شهر بزرگ] قرار دارد. و شهر های و خش عبارتند از: هلاورد [قرغان تپه]، لاوکند، و منک، و هلاورد [قرغان تپه] نسبت به هلبک [کولاب] بزرگتر است، بغیر از مقام پادشاه در هلبک.

و بعد از ختم و خش و ختل [ختلان]، و خان [واخان] و شقینیه [شغنان] می آیند که آنجا دیار کفر است. و بالاتر از آنها مشک نازک [خوشبوی] یافت می شود. و در واخان کان های نقره بسیار زیاد است و در وادی های ختل، طلا و تیر (طلای خام) زیاد پیدا می شود که توسط جریان سیلاب ها از طرف واخان می آید. و مسافه راه میان واخان و تبت نزدیک است.

دکتر پامیر زاد می گوید که فضل پسر یحیی در تنگی شاخ دره که «راشت قلعه» در آنجا است، دروازه ساخته است تا از ورود ترکان بدانجا جلوگیری شود. در حالی که شاخ دره در آن زمان یکی علاقه جات شغنان بوده، و هنوز در آن دیار اسلام نه آمده است، که ابن حوقل شغنان و واخان را از دیار کفر می آورد. در کتاب حدود العالم هم عین موضوع آمده است که آنها را بنام «گبرکان» و یا «آتش پرستان» آورده است. پس راشت همان رشت امروزی است که در شمالشرقی، ختلان قرار دارد، که هم مرز با فرغانه، قرغزستان است. موضوع توریس لاپیدا که در کتاب بطلمیوس از آن یاد شده، فعلاً مشخص شده، که در سریقول قرار دارد، که در آنجا آن قلعه بنام تاشقرغان یاد می شود که با موضوع «قلعه و یا حصار سنگی» بطلمیوس همخوانی دارد، و بنام قلعه افراسیاب تورانی هم مشخص شده است. این موضوع خارج از بحث این مقاله می باشد، و فرصتی دیگری می خواهد تا مورد بحث قرار گیرد.

مارکو پولو، سیاح وینسی (ایتالیایی) که در قرن سیزده میلادی (سال 1274 میلادی)¹⁶ از ناحیه پامیر دیدن نموده و در سفر نامه اش از پامیر چنین یاد کرده:

برگرفته شده از کتاب سفر نامه مارکو پولو وینسی، ایتالیایی

¹⁶ 742 سال پیش از امروز (یعنی از 2016).

« مردمان در ولایت بلششان (Balashan) [بدخشان]، محمدی [مسلمان] هستند و زبان خاص خود را دارند. آن [بدخشان] یک پادشاهی وسیع است و طول آن دوازده روز پوره سفر را در بر می گیرد و توسط شهزاده های موروثی که از طریق دختر داریوش، شاه پارسیان، نسب شان به اسکندر [مقدونی] می رسد، اداره می شود. لقب همه آنها ذوالقرنین است (که از زبان ساراسیتی مشتق گردیده)، که معادل اسکندر است. در این کشور، سنگ های قیمتی با کیفیت بالا و ارزش بلند یافت می شوند که بنام « لعل بلشس » بنام همان ولایت شهرت دارند. این سنگ های قیمتی در کوه های شامخ جای دارند، ولی تنها در یک محلی که بنام سیکینان (Sikinan) [شغنان] یاد می شود، مورد کاوش قرار می گیرند. در آن کان به دستور پادشاه کار می کنند قسمی که در کان های طلا و نقره کار می کنند، و تنها از طریق کار کردن و امکان بدست آوردن آنها امکان پذیر است. بخاطر مجازات مرگ، کسی جرأت ندارد در آنجا برای هدفی حفاری کند، مگر اینکه از جناب عالی اجازت خاص دریافت کرده باشد. »

فصل بیست و نهم – در باره ولایت واخان، و بالا رفتن برای مدت سه روز بطرف قله یک کوه مرتفع، و یافتن یک (نوع) نسل گوسپند ویژه در آنجا، و تأثیر ارتفاع بلند بر آتش، و در مورد زندگی وحشیانه باشندگان آنجا

با ترک کردن ولایت بلششان [بدخشان] و آغاز سفر به سمت شمالشرق و شرق، از قلعه ها و باشندگان آنجا، که در کنار دریا سکنه گزیده اند، و به برادر پادشاه تعلق دارند، گذشته و بعد از سه روز مسافرت، به ولایتی میرسید که **وُخان** [واخان] نام دارد که گستردگی درازا و پهنای آن به اندازه سفر سه روزه می باشد.

ساکنین آنجا محمدی [مسلمان] هستند، و با یک زبان مخصوص صحبت می کنند، و از نقطه نظر رفتار و اطوار، مردمان مدنی بوده، و در رزمندگی دلیر به نظر میرسند. رئیس [مهتر] آنها یک متولی (دست نشانده) بوده که از بلششان [بدخشان] هدایت می گیرد. آنها در قسمت نگهداری و پروردن حیوانات وحشی، روش های متنوعی را به تجربه می نشینند. پس از ترک نمودن این سر زمین، و پس از طی نمودن سه روزه راه، که هنوز هم به سمت شمال – شرقی و شرق میروید، و فراز آمدن پیاپی بر بالای کوه ها، در آخر به یک نقطه ای میرسید، که به نظر میرسد آنجا بلند ترین نقطه روی زمین در جهان می باشد. آنجا، در میان دو سلسله کوه، جهیلی دیده می شود که از آن آب مصفایی جاری است که مسیر آن از امتداد یک جلگه وسیع می گذرد، که گیاهان سبز با طراوت آنرا پوشانیده است. در حقیقت امر، آنگونه از کیفیت بالا برخوردار است که لاغر ترین حیوان اگر در آنجا دور زده شود، در ظرف ده روز فربه می گردد. در آن جلگه حیوانات وحشی به مقدار وافر یافت می شوند، بویژه یک نوع گوسپند با جسامت بزرگ، شاخی هایی دارد که اندازه آنها سه، چهار، حتی شش و هفت (بلست) دراز است. از آنها چوپان ها، ملاقه ها و ظروف برای نگهداری آذوقه شان استفاده می کنند، و از عین وسیله (شاخ ها)، آنها حصار ها (شله ها) می سازد تا چهار پایان آنها از ضرر گرگ ها در داخل حصار در امان باشند و از گرگ ها آنها را نجات داده باشند. می گویند که آنها (گرگ ها) بالای آن سر زمین هجوم می آورند و قسمی که آنها تعریف می کنند، (شاید) بسیاری از آن گوسپند ها و یا بز های وحشی را از بین می برند. شاخ ها و استخوان ها در آنجا فراوان دیده می شود، از آنها در اطراف راه، تلی جور شده، برای اینکه مسافرت در فصل زمستان در برف راه خویش را گم نکنند. آن جلگه مرتفع را که بنام پامیر [پامیر] مسمی گردیده است، در مدت دوازده روز راه می توان پیمود، و در تمام این مدت شما هیچ باشنده ای را در آنجا نمی بینید، و لازم است که در آغاز سفر توشه و آذوقه راه را با خود بر گیرید. ارتفاع کوه ها به قدری بلند است که هیچ پرنده ای در نزدیکی قله کوه ها دیده نمی شود، و چقدر مبالغه (شاید) فکر شود که اگر تصدیق کنم که از گزندگی سردی هوای آنجا، آتش را که روشن می کنید، عین گرمی ایرا که در سطح پایین تر می تواند داشته باشد، ندارد، و نه عین اثر را در پختن غذا تولید می کند.

بعد از انجام همین سفر دوازده روزه، به سمتی که در حرکت هستید، هنوز هم چهل روز دیگر از بالای کوه ها و از میان دره ها – گذشتن از بالای دریا ها و پهنای صحرا، بدون اینکه کسی از باشندگان آنجا را و یا جلوه ای از گیاهان سبز را در آنجا به مشاهده نشینید، بطور دوامدار راه پیمایی می کنید. بدین خاطر، تمام مواد خوار و بار را باید همراهی خود بر گیرید. آن منطقه بلورو نام دارد. با وجود اینهمه، در وسط این کوه های بلند، در آنجا قبیله ای از مردمان وحشی، بد

طینت، و بت پرست مآب زندگی می کند که از کشتن حیوانات آنجا حیات بسر می برند و از پوست آنها برای خود لباس می سازند. (بر گرفته از: سفر نامه مارکو پولو ونیسی، نوشته و بر گردان انگلیسی توسط توماس رایت در 2002)

اقتباس و بر گردان از کتاب بام جهان، نوشته تی. ای. گوردن، مامور هند برتانوی در آسیای میانه

فصل نهم:

ما در حال عبور از « بام دنیا » ی مشهور بودیم، که تا کنون زیر این نام این منطقه مرتفع، نواحی نا شناخته پامیر بطور نسبی در نقشه های ما منتشر شده بود. نخستین جهانگردان مشهور که از پامیر گذشته اند، زایران چینی بودند که هیوی سینگ (Hwei Seng) و سون یون (Sun Yun) از اینجا در سال 518 میلادی گذشتند، و سپس در سال 644 میلادی، زایر و جهانگرد مشهور تری بنام هون تسانگ (بنیون خانگ Hwen Tsang) به دنبال آنها از آن مسیر گذشت. بعد از آنها در سال 1272 جهانگرد مشهور مارکو پولو و در سال 1602 بنیدیکت گوئز (Benedict Goës) از آن مسیر آمدند.

با این وجود هم، گزارش هایی که آنها روایت کرده اند، بسیار گنگ و عمومی بودند که نظریه درستی را از طبیعت این منطقه افاده نمی کنند. وود (Wood) نخستین اروپایی معاصر بود که در سال 1838 از پامیر بزرگ دیدن کرده، و دریای آمو را تا به یکی از سرچشمه های اصلی اش جستجو کرده است. گزارش او دقیق و با توضیحات مفصل از مسیر قلعه پنجه تا آخرین نقطه غربی جهیل پامیر بزرگ است، قسمی که ما یافتیم در زمان گذشتن از عین محل، چیزی دیگر به گفتن نمانده که بخواهیم آنرا توضیح دهیم.

کاوشگر بومی ی دگرمن مونت گومری (Colonel Montgomery) بنام « میرزا » از واخان از طریق پامیر خورد گذشته و یگانه کسی بوده که « سرچشمه های رود آمو و رود تاریم را از طریق یک سلسله محاسبات از قبیل اندازه راه ها و با کمک آله جهت یاب و با مشخص نمودن چندین نقطه عرضی جغرافیایی با هم پیوند داد ». فیض بخش در سال 1870 از طریق پامیر بزرگ به سریقول و یارقند رفته، و یک سفر نامه مفید و بسیار مفصل را نوشت. با وجود این، قبل از اینکه شناخت ارضی و یا توپولوژی زمین پامیر را بطور واضح، شناخته شود، چندین نقاط بسیار مهم، هنوز هم در هاله از ابهام باقی مانده است.

(Lieutenant-Colonel T. E. Gordon, C.S.I., Cornell University Library, Printed for R.&R. Clark for Edmonston & Douglas, Edinburgh, pp, 121 – 122)

در مورد نام « پامیر » چنین اظهار نظر می شود: پامیر به معنای برهوت (بیابان)، زمین بایر، و متروک بوده، ولی هنوز هم قابل نشیمن باشد. در پاسخ به پرسش من طبق کار برد های آن (که ما در زیر آخرین نقطه شرقی جهیل بزرگ بودیم) یکی از همراهان راهنمای ما گفت: « در روز گار پیشین، زمانی این جایگاه، محل سکونت قرغیز ها بود، قسمی که ویرانه های دهکده آنها در اینجا هنوز هم به نظر میرسد، تمام وادی، قسمی که امروز یاد می شود، بنام پامیر یاد نمی شد. این جای توسط نام دهکده هایش شناخته میشد، قسمی که خطه بعد از سریق قول که اکنون توسط قرغیز ها اشغال گردیده، به این نام شناخته نمی شد، و قسمتی بنام چارلینگ، بس رباط، و غیره یاد می شد. زمانی که به بیابان تبدیل می شود، بنام پامیر یاد خواهد شد ». این نام به شکل یک اصطلاح عام تبارز پیدا کرده که به چراه گاه های مرتفع و هموار، و وادی ها کاربرد دارد، تا اینکه از چراگاهای کوهی که فقط در فصل تابستان قابل نشیمن هستند، متمایز گردند. وادی شیوه که بطرف شمال شرقی فیض آباد، بدخشان موقعیت دارد، برای میله های تابستانی مشهور است، همچنان بنام « پامیر شیوه » یاد می گردد.

(Gordon, p. 162)

اقتباس و بر گردان از کتاب آسیای میانه، رالف کوبولد Innermost Asia

بر گرفته از کتاب « آسیای میانه، گردشگری و ورزش در پامیرات » (به انگلیسی: Innermost Asia, Travel and Sport in the Pamirs) نوشته رالف پی. کوبولد (Ralph P. Cobbold) سیاح و مامور هند برتانوی در آسیای میانه در سال 1897 میلادی (1276 هجری خورشیدی)، از پامیر دیدن کرده. فصل دوم کتاب، صفحات 31 – 35.

فصل دوم: گذشتن از میان پامیر ها تا کاشغر

پامیر ها یک رشته جلگه هایی هستند که به رشته کوه های گسترده متصل بوده که در آنجا در طی قرون متمادی عمل یخچالی همراه با تأثیرات باد و هوا، سکوی کوه ها را به تدریج ساییده، و وادی های محاط به خود را پر کرده است، جریان نا هموار و خشن مسیر آبی را آرام و نرم و ساخته، بر آمدگی های شیب های پست تر را ساییده و به یک سلسله دشت های هموار منتهی شده که آن دشت ها در میان ستیغ تیز کوه های پوشیده از برف و پیر یخ ها، یکی پی دیگری قرار دارند.

واژه « پامیر » به معنای « صحرا » [و یا بیابان] است و از زبان خوقندی [ترکی قوقندی؛ اویغوری] اشتقاق یافته است. بلند ترین ارتفاع [از سطح بحر] را که پامیر در آنجا موقعیت اخذ نموده، بطور اوسط بیشتر از 12000 فُت [3600 متر] بوده، و با تقسیم شدن توسط سلسله کوه ها ارتفاع آن از 17000 تا 18000 فُت [5100 متر تا 5400 متر] میرسد، و بدین لحاظ اصطلاح « بام دنیا » بر آن اطلاق می گردد، که این اصطلاح عموماً توسط نویسندگان منظره پرداز کار گرفته می شود.

طوری که من بالای قلّه کوتل کپیک [کپیک] ایستادم، برای اولین بار نگاهم را بطرف منطقه پامیر دوختم، قسمی که بیشتر آنرا شرح دادم. و پیش از اینکه به گزارش سفرم بسوی بیابانی ترین بخش آسیای میانه بپردازم، خوب خواهم بود اگر در شرح گزارش خود کمی مکث نموده و در مورد علاقه جات مربوط به آن، بعضی جزئیات را ارائه دهم. من نمی خواهم که در مورد منشأ و رشد تدریجی سیستم پامیر، بیشتر نوشته کنم. [زیرا که] این موضوع به پیمانہ وسیع در نوشته های شخصیت هایی چون تورن جان وود (Captain John Wood)، دگروال تی، ای، گوردن (Colonel T. E. Gordon)، ایسی رکلوس (Elisèe Reclus)، تورن یانگ آرنولد (Captain Younghusband)، لرد کورزان (Lord Curzon)، دگروال سر تامس هولدیچ (Colonel Sir Thomas Holditch)، سفین هدین (Sven Hedin) و دیگران، که تعداد آنها برای ذکر کردن خیلی زیاد است، باز تاب یافته است. بدین لحاظ، من طرح نمودم تا نوشته ام را به بیانات مختصر در مورد موضوع جغرافیایی پامیر ها و مناطق دور و بر آنها محدود سازم.

ویژگی ی پامیر بودن، موجود بودن مرز بندی توسط کوه های شامخ و پوشیده از برف، داشتن وادی با پهنای ناهمگون، داشتن ریگ سنگی و زمین بایر، و یا بعبارت دیگر، که دارای گیاهان کم رشد و قطعات زمین باتلاقی باشد، که از تقاطع آبراهه ها بوجود آمده، که آن آنها در جاهایی باهم یکجا گردیده و به تشکیل جهیل هایی به اندازه قابل ملاحظه گسترش پیدا می کنند. مسلماً، یک پامیر، وادی ی کوهی می باشد که از پیر برف ها تشکیل شده، و از وادی های کوهی معمولی در این تفاوت دارد که فقط به دلیل ارتفاع بسیار بلند و درجه ایکه بواسطه آن، [آنجا] از آبرفت (alluvium) پر شده است تا اینکه شکل یک دشت را بخود گرفته است. شکل قابل دید پامیر ها، قلّت درخت ها، فراوانی مراتع [چراگاه ها]، و سختی و خشنی اقلیم آنست. برای بیشتر از نیمی از سال، منطقه پامیر پوشیده از برف بوده، جهیل های آنجا منجمد، و معبر های آنجا مسدود می باشد.

برای اینکه ادعای اینکه واژه پامیر مأخوذ از زبان اویغور/ازبیکی است، یک مثال دیگر را نیز در اینجا قابل ذکر می دانم.

معارضه: اگر کسی گوید که این ادعا بیجا است که این واژه ریشه زبان های ترکی را ندارد.

نخست باید در اطراف این مکان ملاحظه شود که آیا جاهای دیگری وجود دارند که ریشه نام آنها در زبان های ترکی است یا خیر، اگر چند جای در جوار و یا در اطراف پامیر با این زبان ها باشد، پس دقیقاً پامیر هم از جنس همان نام ها است.

در پامیر، محله های بنام علی سو (آب علی)، در ولایت سینزیان چین هم سرحد با پامیر این نام های ترکی به نظر می خوردند: تگرمان سو (آسیاب آب)، تاشقرغان [قلعه سنگی]، ساریق قول (جهیل زرد که همان زُر کول است)، چقمقتین، قرا کول [جهیل سیاه]، یشیل کول [جهیل سبز]، و ...

جالب تر اینست که ساکنین عمده این شهرک ها در چین، مردمانی از دودمان شغنانی ها و واخانی ها هستند.

در فصل چهارم کتاب « گزارش یک ماموریت بطرف یارکند»، واژه نامه ای علاوه گردیده است، که این واژه نامه توسط دکتر اچ. دبلیو. بلیو (H. W. Bellew) تهیه گردیده است که زیر عنوان « واژگان مقایسوی بعضی از زبان ها که در سر زمین کاشغر بدانها تکلم می گردد»؛ در فصل چهارم آن گزارش اضافه شده است. در زیر، فقط چند تا واژه مقایسوی طور نمونه در اینجا آورده می شود.

English انگلیسی	Yarkandi یارکندی	Kirghizi قرغیزی	Sarigh Culi سریغ قولی (سریقولی)	Wakhi وخی	Kalmac قلماقی	Dari دری
Water واتر	Sú سو	Sú سو	Khats بنخ	Yúpk یوپک	Ussun اُسون	آب
Snow سنو	Cár قار	Cár قار	Zamán زمان	Zam زم	Sásun ساسُن	برف
دیسـرت Dessert	Chol چول	Chol چول	Dákht دابنت	Áylác آیلاق	Khoyur ا خیوره	دشت، صحرا
پلتو Plateau	Pámir, Sáy پامیر، سای	Pámir, Sáy سای	Jilga جلگه	Mydán میدان	Gázir گازر	فلات، سطح مرتفع
لند Land	Yar یئر	Yar یئر	زَمَهـذْ Zamâdh	Zamín زمین	Gházir غازر	زمین
تاون Town	Kand کند	Kant کنت	Khâr بنهر	Shahr شهر	Shanco	شهر
آمند Almond	Bádám بادام	Bádám بادام	Bádám بادام	Bádám بادام	Bádám بادام	بادام
وُلف Wolf	Búrí بوری	Búrí بوری	Khìthp خیثپ	Shapt شپت	Chhoná چهونا	گرگ
بئر Bear	Arik اریق	Ayiq ایق	Yurkh یرین	Naghad úm نغردوم	Ayun آین	خرس
فورت Fort	Corghán قورغان	Cúrghán قورغان	Calá قلا	Calá قلا	Shiwa شیوه	قلعه
مَسکیت Musket	Miltic ملتق	Miltic ملتق	Miltic ملتق	Miltic ملتق	Boh بوه	تفنگ

نوت: ستون بخش دری را من به جدول اضافه نمودم، همچنان تلفظ این واژه ها را در پهلوی هر واژه را از ابتکارات نویسنده این مقاله است.

از مقایسه بعضی از این واژه ها، چنین نتیجه گیری می شود، که بعضی از واژه ها، در تمام این زبان ها، یکسان تلفظ می شود، مانند، واژه « بادام» و « ملتق»، و بعضی واژه ها کاملاً متفاوت هستند.

واژه « فلات»، و یا «سطح مرتفع» در انگلیسی plateau است. که معادل واژه واخی آن « میدان »، سریقولی آن « جلگه»، و یارکندی (اویغوری) و قرغزی آن « پامیر» است، و معادل پارسی دری آن « وادی » می باشد.

دری	شغنی	سریقولی
آب	بنخ	بنخ
برف	ژنج	زمان
دشت	دَهینت	داینت
میدان، وادی، جلگه	مَیدون، مَیدون	جلگه
زمین	ز مهڭ	ز مهڭ
شهر	بنهر	بنهر
بادام	بادوم	بادام
گرگ	وورج	خیتپ
خرس	یورین	یُربش
قلعه	قله؛ قُرغن	قلا
تفنگ	مِلتِق؛ حُن	مِلتِق

طوری که در جدول بالا ملاحظه می گردد، هفتاد فیصد واژه های شغنایی و سریقولی یکسان هستند، و صرف فرق لهجه ای دارند.

در زیر، نام بعضی از مکان ها (رود ها، کوه ها، جهیل ها، و دشت ها) را که در پامیر موقعیت دارند، و ریشه آنها در زبان ترکی است، در اینجا آورده می شوند.

نام دشت ها:

تغارمه، دشت علی چور و یا علی چول. (چول در ترکی صحرا را می گویند). در شغنی هم چول و چوله، بیابان و بادیه (بیدیه) را گویند. بَزی گنبد، قزل آرت

قله ها:

تاغ دونگ باشی [تاغ دمباش]؛ آق بلاق؛ قرا بلاق؛ نیزه تاش

جهیل ها:

قرا کول (جهیل سیاه)؛ یشیل کول (جهیل سبز)؛ ساریق کول (جهیل زرد)؛ توزی کول (جهیل شور و یا نمکی)؛ ساسیک کول (جهیل بوگین)؛ اوی کول (جهیل قاز)؛ بُرگُت یُرسی (آشیانه عقاب)؛ رنگ کول (جهیل نخچیر)؛ یسیق کول (جهیل گرم)؛ چقمقتین کول

دریا ها: آق سو (رود سفید)؛ قزل سو (رود سرخ)

نام صخره ها: آق تاش (سنگ و یا صخره سفید)؛ نِیزه تاش (سنگ و یا صخره نوک تیز)، یولی مزار (مزار سر راه)

نام دره ها: قرا قُرْم، سریع چوپان (چوپان زرد).

نام کوتل ها: کیلیک؛ چچیلیک؛ نیزه تاش؛ واخجیر؛ بروغیل

دیده شد، که اکثریت نام های مکان ها در پامیر به زبان های التایی (ترکی) می باشد - نام تمام جهیل ها، کوه ها، دریاها، دره ها، و دشت ها. پس به اثبات رسید که نام جاهای مشهور اطراف پامیر، به زبان های ترکی وابستگی دارد، خود واژه پامیر هم از زبان ها ترکی مشتق گردیده است.

نا گفته نماند که واژه اول آن واژه مشترک بین ازبیک، اویغوری، پارسی، و پشتو می باشد که آن عبارت از واژک « بام» می باشد و واژک دوم «ایر» به زبان ترکی تعلق دارد. بامیر = پامیر، بام زمین، و چون در اخبار زیاد تر هم بنام بام دنیا معروف است. شاید معنای آنرا مارکو پولو از مردمان پارسان نموده، و برایش گفته باشند که معنای این « بام زمین» است که وی آنرا در کتابش بنام بام دنیا برای جهانیان به معرفی گرفت.

البته، تاثیر زبان های ترکی را نه تنها در مورد، واژه پامیر پذیرفت، بلکه تاثیر آن در ادبیات ما بسیار است. بویژه بالای لهجه دری بدخشانی و زبان های پامیری هم مانند دیگر زبان ها واژه هایی از ترکی به عاریت گرفته اند، که به شکل گسترده قابل استفاده می باشند.

مثلاً: بیرق، بیره که در فارسی درفش است (مانند درفش کویانی، لوا)، پرچم.

ایلاق، قشلاق (ده)، قیماق، قیزه (لجام)، قلاچ، قرُق، قیرغه (دنده)، قزل (سرخ)، قمچین (تازیانه)، چقماق، قالین، قروت (کشک)، بیگم، بیگ، خاتون، خانم، یراق (اسلحه)، دیوان بیگی (دفتر دار)،

در زبان شغنائی: قشفه (خنهش)، چقماق (خخماق ژیر)، قاغز (کاغذ)، قُلغ (تشکر، سپاس)، قِلاغ (ریشخند کردن، تقلید کردن)، آلو (آتش)، ارقه (پشت، کمر)، یاغ (روغن، مثلاً در سر یاغ چای)، قاشیق (آواز خواندن، دے قاشق لو)

بیشتر واژه هایی که مربوط به رزمندگی می شوند:

قره وُل (قراول)، یسُول (یساول)، قاش (زین اسپ)، قمچے (قمچین، تازیانه)، تِرُغ، وِلاغ (خر و یا اسپ، اولاغ)، قاق (خشک به شغنی خُبنک)، فُرُم (سنگ توده، مانند قرا قرم، انبی سیاه، به شغنی تهر بنای)، قلاچ

نام های ترکی در بدخشان و دیگر ساحات شمال افغانستان: دشت قرق، دشت اوچ، قره کمر (شخ سیاه)، آین جلو (جلو دار اسپ)، بد تاش، تاشقرغان، ینگى قلعه، آی خانم (ماه بانو)، آق بلاق (تپه سفید)، قره قوزی (سیاه بره)، قره قوش (باز سیاه)، قرا تگین (غلام سیاه)، آق سو (سفید آب)، آق کُپرک (پل سیاه)، آقتاش (سفید سنگ)، آق بوریا (بوریا سفید)، سغور دشت. قزل قلعه، خورجین (بار جامه)، سنجاق، قورمه، قشون (لشکر)، قورباغه (غوک)، قوش (باز، شاهین)، کماج (قوماچ)، یاغی، آغا، گز مه (شبگردی)، ینگه (زن برادر)، یزنه (شوهر خواهر) آچه (مادر)، یورغه (اسپ خوش حرکت)، بهادر (دلیر)، قراقچی (دزد، راهزن)، ینگى قلعه (قلعه نو).

نتیجه گیری:

قسمی که در بالا ذکر شد، واژه « پامیر»، واژه جدیدی نیست که روس ها آنرا کشف کردند، بلکه قسمی که دیده شد، نام این سر زمین حتی پیش از اسلام هم به این نام شناخته شده است. قسمی که در سفر نامه هیوان تسانگ، زایر چینی این نام به شکل پُ می لو (po-mi-lo) آمده است که او در قرن هفتم میلادی (در سال 644 میلادی، یعنی 1372 سال پیش از امروز) از پامیر دیدن نموده، و در نوشته های دیگر نویسندگان چینی به شکل پُ می (po-mi) آمده است. تاریخ نویسان و جغرافیا نویسان عرب مانند ابن حوقل و ابن رسته در قرن دهم در کتاب های شان (در صورة الارض و اعلاق النفیسه) آنرا به شکل « فامر»، و « بامر» نوشته اند. جهانگرد ونیسی، مارکو پولو هم در سفر نامه اش از آن بنام پامر (Pamer) یاد می کند، که از پامیر در قرن سیزدهم (در سال 1274 یعنی در 742 سال پیش از امروز) دیدن کرده است.

قسمی که دیده شد، این واژه ریشه در زبان ترکی – اویغوری دارد، و به دو هجای « پام» و «اِپر» قابل تجزیه بوده، و معنی آن « بام زمین » است، که اکنون بنام « بام دنیا» مشهور است. نظر به قانون زبان های اروپایی، آنها بر هجای دوم آن تکیه وارد کرده، و (er) را به شکل (eer) تلفظ نموده، و از « پامپر Pamer»، را « پامیر Pameer » ساخته اند. غلط فهمی دیگری که صورت گرفته، تجزیه این واژه به دو هجای « پا» و « میر» و این کلمات را با واژه های پارسی ربط داده اند، و از آن معنای « پای خورشید» استخراج کرده اند. در حالی که در اوستا، کوهی که از آن خورشید سر میزند، بنام « هرا» است، و معلوم نیست که موقعیت این کوه در کجا است. و هرا با پامپر هیچ ربطی ندارد، و این همان خطای تجزیه واژه ترکیبی « جغرافیه» به « جغ » و « رافیه» است، که شکل اصلی تجزیه آن « جُ = جو » و « رافیه = گرافی» است. پس نتیجه گرفته می شود که تجزیه واژه « پامیر »، به شکل « پام + اِپر» است، نه به شکل « پا + میر».

منابع و مأخذ:

1. ابن حوقل، ابی القاسم بن حوقل النصیبی، صورة الارض، منشورات دار مکتبة الحیاة، بیروت، لبنان، 1992، صص، 381، 393-394، و 413.
2. ابن رسته، ابی علی احمد بن عمر، الاعلاق النفسیه، (ص. 290)، مطبوعه بریل، مرکز القائمیه باصفهان للتحریات الکمپیوتریبه، ص. 138.
3. پامیر زاد، خوش نظر، پامیر، مفهوم و چهره تاریخی آن، قسمت یکم، مشخصات جغرافیایی، جدی 1390، ص. 5
4. حموی، یاقوت، المعجم البلدان، جلد سوم، دار صادر، بیروت، ص. 15.
5. انصاری، سلطان محمد، جغرافیای عمومی ولایات افغانستان، انتشارات بین المللی سرور سعادت، چاپ اول، سال 1394 هـ. خ.
6. Beal, Samuel, Si-yu-ki (Buddhist Records of the Western World), Translated from the Chinese of Hiuen Tsiang (A.D. 629), in two volume, Kegan Paul, Trench, Trubner & Co. Ltd, London, 1960. V. II, Pp. 291- 297.
7. Cobbold, P. Ralph, Innermost Asia: Travel & Sport in the Pamirs, William Meinemann, Londod, 1900, pp. 31- 33.
8. Forsyth, T., D., K.C.I., C.B, Bengal Civil Service, Report of a Mission to Yarkand in 1873, Printed at the Foreign Department Press, Calcutta, 1875. P. 231.
9. Ivanow on the Pamir, Geographical Notes, 1885, pp. 339 – 340

10. Gordon, T., E., C.S.I., "The Roof of the World: A Journey Over the High Plateau of Tibet to the Russian Frontier and the Oxus Sources of Pamir", *Cornell University Library, Printed for R.&R. Clark for Edmonston & Douglas, Edinburgh*, pp, 121 – 122)
11. Wright, Thomas, *The Travels of Marco Polo, the Venetian (English Translation)*, Blackmask Online 2002, [Online] found at: <http://www.blackmask.com>